

(ترجمه از فقوای)

آستان مرغ دل رفت برین کنکراست
 در پیر بر جابه با هم ملک آزان کواست
 سن در دعوت مادم لطیف ازین لود
 زانکه زور ملک به سنگ پیران کواست
 دامن لردم مکن مگداز بر گردن بنود
 انچه در کما که باصرت به امان کواست
 فواره از لک چشم زان سبب لود است که از عم آل
 با این آغشته لعل بگرفان کواست
 ست جواب نازگار و جمع کتیب مرا
 زانکه بر ماه در آنک در کوه کوه کواست
 سب در حیران کوه خاضت قطع
 در کفتم از کس زنده لکوان کواست

کی شود چون شمع روشن از حضور لود تو
 تا نوزد آینه ناید که در حال لود است

مادر
 زانکه
 قوسه ۱۹۴۸

✓

(رسم از فضا)
گفته ام از حضرت دمدار خا، تو لال + مرگ برین سبدره جز بنیه جز صال
سام مانده ارمم نمودم آن زلف پریش

سکنه این عاقل امر نه دل را با مال
صفق طایع مانع اقبال من مایه دلگ

سکنه لطف تو را از درونه وصال
توانم بار...

من گدا چون تو ساهی کی که کوه کوه عشق
بین دل بر آرزو چون سکنه جز حال؟
۲ در باره ادق عشق تو جوانان کرده

سکنه برهوشی در ابر خط و حال

۱ کینه غمزه بر دل زارم من غم مزه
سکنه برهوشی در ابر خط و حال

از فضا بر به ارم دست از کوه عشق
زین فصلت بر کوه چون دافضل حال

نگار - قور ۱۹۴۸
۵۰